

# کارل کائوتسکی



# امیر یالیسهم

برگردان به فارسی از منوچهر صالحی

انتشارات پژوهش - ۱۳۹۰

## فهرست:

پیش‌گفتار مترجم .....	صفحه ۳
امپریالیسم .....	صفحه ۹
۱- تناسب تولید .....	صفحه ۹
۲- تولید کالائی ساده .....	صفحه ۱۴
۳- تولید سرمایه‌داری .....	صفحه ۱۶
۴- انباشت و امپریالیسم .....	صفحه ۲۳

## پیش‌گفتار

در سال‌های گذشته چندین نوشته در رابطه با امپریالیسم منتشر کردم که در آن‌ها برخی از جوانب این پدیده را مورد بررسی قرار دادم. چندی پیش این نوشتارها را دوباره خوانی کردم و دیدم که بهتر است با بهره‌گیری از آن‌ها کتابی درباره امپریالیسم و تئوری‌هائی که در گذشته و هم‌اینک درباره امپریالیسم عرضه شده‌اند، بنویسم. در این رابطه باید به اندیشه کائوتسکی<sup>۱</sup> درباره امپریالیسم نیز می‌پردازم، زیرا نوشتار او هر چند کوتاه است، اما در آن می‌توان اندیشه‌های سترگی را یافت. پس از خواندن دوباره نوشتار «امپریالیسم» کائوتسکی دیدم که بهتر است آن را ترجمه کنم و در اختیار ایرانیان پوینده سوسیالیسم قرار دهم. این چهارمین نوشتاری است که از کائوتسکی تا کنون به فارسی برگردانده‌ام و اگر

---

<sup>۱</sup> کائوتسکی، کارل یوهان Karl Johann Kautsky در ۱۶ اکتبر ۱۸۵۴ در پراگ زاده شد و در ۱۷ اکتبر ۱۹۳۸ در آمستردام درگذشت. او چک-آلمانی‌تبار و تئوریسین سوسیال دمکرات بود. او پیش از آغاز تحصیلات دانشگاهی به حزب سوسیال دمکرات اتریش پیوست و در دانشگاه وین فلسفه، تاریخ و اقتصاد تحصیل کرد. کائوتسکی ۱۸۸۱ به لندن رفت و در آن‌جا با مارکس و انگلس آشنا و دوست شد. او ۱۸۹۰ به آلمان بازگشت و در آن‌جا نشریه «زمان نو» را انتشار داد. ۱۸۹۱ با هم‌کاری بیل و برنشتاین «برنامه ارفورت» را تنظیم کرد. پس از مرگ مارکس و انگلس دختران مارکس نوشته‌های مارکس و انگلس را در اختیار او گذاشتند و کائوتسکی میراث‌دار آثار آن دو شد. کائوتسکی در طول زندگی خود آثار تئوریک فراوانی نوشت و با جناح راست به رهبری برنشتاین و هم‌چنین جناح چپ حزب به‌رهبری روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت که گرفتار آرمان‌گرایی بودند، مبارزه کرد. او پیش از آغاز جنگ جهانی اول از فراکسیون حزب سوسیال دمکرات مجلس آلمان خواست که به لایحه بودجه جنگ فقط هنگامی رأی مثبت دهد که امپراتور در برابر افکار عمومی سوگند یاد کند که از آن بودجه فقط برای دفاع از خاک آلمان استفاده خواهد کرد. اما پس از آن که فراکسیون حزب بدون هر گونه شرطی به بودجه جنگ رأی مثبت داد، کائوتسکی از حزب استعفاء داد و با گروهی دیگر از انشعابیون «حزب مستقل سوسیال دمکراسی آلمان» را تأسیس کرد. این حزب پس از پایان جنگ و تأسیس جمهوری وایمار به حزب سوسیال دمکرات آلمان پیوست. کائوتسکی از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۸ در وین زیست و پس از اشغال اتریش توسط ارتش آلمان نازی به هلند گریخت و در آن‌جا درگذشت.

زمان امان دهد، شاید بتوانم برخی دیگر از نوشته‌های پر ارزش او را که یکی از ژرف‌نگرترین تئوریسین‌های سوسیالیسم کارکردی بود، ترجمه کنم.

اهمیت نوشتار «امپریالیسم» چندگانه است.

نخست آن‌که کائوتسکی در آن، برخلاف برخی دیگر از رهبران جنبش سوسیالیستی آن دوران اروپا، از امپریالیسم تحلیلی اقتصادی و نه سیاسی عرضه کرده است.

دو دیگر آن‌که پیش‌بینی او مبنی بر این‌که «مبارزه تسلیحاتی» میان دولت‌های سرمایه‌داری صنعتی اروپا از ضرورت شیوه تولید سرمایه‌داری سرچشمه نمی‌گیرد، امروز واقعیتی انکارناپذیر است، زیرا تاریخ نشان داده که پس از جنگ جهانی نخست تا به امروز جنگی میان دولت‌های دمکراتیک سرمایه‌داری رخ نداده است. از آن دوران تا به اکنون تمامی جنگ‌ها میان دولت‌های استبدادی و یا میان دولت‌های دمکراتیک و دولت‌های استبدادی رخ داده‌اند. حتی جنگ جهانی دوم نیز از این قاعده مستثنی نیست. جنگ جهانی دوم جنگی بود میان دولت‌های استبدادی - فاشیستی و ضد دمکراتیک آلمان، ایتالیا و ژاپن با مابقی جهان. ایدئولوژی آن جنگ همان ایدئولوژی امپریالیستی بود که در آستانه سده ۲۰ در میان دولت‌های اروپائی که تازه گذار از تولید کشاورزی به تولید صنعتی را پشت سر نهاده بودند، رواج داشت. آلمان و ژاپن و ایتالیا هنوز می‌خواستند با اشغال «مناطق کشاورزی» جهان، زمینه را برای رشد بهتر سرمایه‌داری صنعتی بومی خویش هموار سازند. هیتلر<sup>۲</sup> شرق اروپا، ژاپن کره و چین و

---

<sup>۲</sup> هیتلر، آدلف Adolf Hitler در ۲۰ آوریل ۱۸۸۹ در اتنریش زاده شد و در ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ در برلین خودکشی کرد. او در خانواده‌ای با بضاعت متوسط رشد کرد و مایل به تحصیل نقاشی در آکادمی هنر وین بود، ولی در امتحان ورودی این دانشگاه رفوزه شد. به‌عنوان داوطلب در جنگ جهانی اول در ارتش بایرن آلمان شرکت جست و به‌عنوان نوزدهمین عضو در «حزب کارگری آلمان» ثبت نام کرد و در سال ۱۹۲۱ به رهبری این حزب برگزیده شد. سپس نام حزب را تغییر داد و آن را «حزب ملی سوسیالیستی کارگری آلمان» نامید. این حزب علیه «قرارداد ورسای» شدیداً به مبارزه پرداخت، زیرا بر اساس آن، حکومت مرکزی باید از بخشی از سرزمین آلمان چشم‌پوشید و تمامی هزینه جنگ جهانی اول را به‌صورت غرامت به دیگر کشورها و به ویژه به فرانسه بازمی‌پرداخت. در همین دوران تشکیلات اس‌اس SS را به‌وجود آورد که بازوی نظامی حزب بود. در ۱۹۲۳ کوشید در مونیخ از طریق کودتا به قدرت رسد که شکست خورد و دستگیر گشت. در زندان کتاب «نبرد من» را نوشت که در حقیقت برنامه حزبی بود. پرداخت غرامت جنگی از رشد اقتصاد آلمان جلوگیری

موسولینی<sup>۳</sup> سرزمین بالکان و شمال آفریقا را به مثابه حوزه گسترش «مناطق کشاورزی» با هدف تأمین مواد غذایی و مواد خام صنایع خود برگزیدند. هیتلر نخست کشورهای اتریش و بخشی از چکسلواکی را به مثابه حوزه زیست آلمانی‌ها ضمیمه آلمان ساخت. سپس برای آن که بتواند بخشی از لهستان را اشغال کند، با استالین<sup>۴</sup>

---

می‌کرد و به همین دلیل بحران اقتصادی سبب شد تا ۶۵ میلیون نفر نیروی فعال در بیکاری به‌سر برد. هیتلر توانست با تحریک این توده در انتخابات پارلمانی ۱۹۲۹ به پیروزی بزرگی دست یابد. حزب او به نیرومندترین فراکسیون پارلمان بدل شد و به‌همین دلیل هیتلر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۰ از سوی رئیس‌جمهور هیندنبورگ Hindenburg مأمور تشکیل حکومت شد. البته در این انتخابات احزاب سوسیال‌دمکرات و کمونیست آلمان با هم نیرومندترین جناح پارلمانی را تشکیل می‌دادند، اما از آن‌جا که کمونیست‌ها تحت تأثیر تبلیغات کمینترن بر این باور بودند که سوسیال‌دمکرات‌ها خطرناک‌ترین دشمنان طبقه کارگرد، پس نمی‌توانستند با آن‌ها ائتلاف کنند. دیگر آن که نیروهای محافظه‌کاری که در مجلس حضور داشتند، چون از خطر انقلاب کارگری نگران بودند، به هیتلر رأی مثبت دادند. هیتلر پس از به‌دست آوردن صدارت با شتاب کوشید پارلمان را خلع سلاح کند و در سال ۱۹۳۳ لایحه‌ای را به تصویب پارلمان رساند که بر اساس آن حکومت می‌توانست بدون تصویب مجلس تقریباً در همه زمینه‌ها نظرات و خواست‌های خود را به‌مصوبه‌های اجرائی بدل کند. پس از تصویب این لایحه در پارلمان که در جوّی تحریک‌آمیز به تصویب رسید، در ژوئیه ۱۹۳۴ حمله به نیروهای مخالف آغاز شد و پس از چندی تمامی احزاب به‌جز حزب «ناسیونال سوسیالیست کارگری» هیتلر ممنوع اعلان شدند و حکومت وحشت بر جامعه حاکم گشت. از همین زمان به بعد به تدریج حمله به یهودان و اعزام آن‌ها به اردوگاه‌های کار اجباری آغاز شد. پس از آن هیتلر با طرح شعار «آلمان ملتی بدون سرزمین» است، دست‌اندازی به مناطق شرقی اروپا را آغاز کرد. او در سال ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم را با حمله به لهستان آغاز کرد. پس از موفقیت‌های اولیه، سرانجام ارتش آلمان در سال ۱۹۴۵ شکست خورد و بساط حکومت نازیسم در این کشور برچیده شد. هیتلر نظریه برتری نژاد آریائی و به ویژه نژاد ژرمنی را تبلیغ می‌کرد و یهودان را مسبب بحران اقتصادی آلمان می‌دانست و برای سوسیال‌دمکراسی و کمونیست‌ها حق حیات قائل نبود.

<sup>۳</sup> موسولینی، بنیتو امیلکاره اندرا Beni Amicare Andreato Mussolini در ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۳ در دوویا Dovia زاده شد و در ۲۸ آوریل ۱۹۴۵ درگذشت. او در سال ۱۹۱۴ از حزب سوسیالیستی ایتالیا اخراج شد و سپس حزب فاشیستی را به‌وجود آورد و از ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ رهبر حکومت دیکتاتوری-فاشیستی ایتالیا بود. او در تمامی این دوران نخست‌وزیر کشور بود و در دوران‌هایی نیز رهبری وزارت‌خانه‌های کشور و خارجه را بر عهده داشت. او در مقام رهبر جنبش و رژیم فاشیستی Duce del Fascismo نامیده می‌شد که به‌معنای «رهبر فاشیسم» است.

<sup>۴</sup> استالین، یوسف، چوگاشویلی Stalin, Josef Dschugaschwili در سال ۱۸۷۹ زاده شد و در سال ۱۹۵۳ درگذشت. او از سال ۱۹۱۲ عضو کمیته مرکزی بلشویک‌ها بود، در سال ۱۹۲۲ به توصیه لنین به

بر سر تقسیم لهستان قرارداد بست.<sup>۵</sup> پس از آن که جنگ جهانی دوم با حمله ارتش آلمان در سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان آغاز شد، در سال ۱۹۴۱ نوبت به روسیه رسید و ارتش آلمان تا استالین‌گراد پیش تاخت.

انگلستان و فرانسه و سپس ایالات متحده آمریکا به این دلیل مجبور به جنگ با آلمان شدند که با اشغال شرق اروپا توسط آلمان توازن قدرت اقتصادی و نظامی به سود آلمان که دولتی استبدادی بود، دگرگون می‌شد و این دو دولت هر گونه قدرت رقابتی و رشد اقتصادی خود را از دست می‌دادند. بنابراین جنگ جهانی دوم باید سرنوشت مرگ و زندگی میان دولت‌های دموکراتیک و دولت‌های ضد دموکراتیک سرمایه‌داری صنعتی را تعیین می‌کرد.

با پایان جنگ جهانی دوم، همان‌طور که کانتوسکی پیش‌بینی کرده بود، «مبارزه تسلیحاتی» میان کشورهای سرمایه‌داری دموکراتیک رخ نداد. در عوض با پیدایش «اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود» که از مرزهای شرقی چین و روسیه شوروی تا مرز غربی آلمان شرقی امتداد داشت و در آن در آغاز سال‌های ۵۰ سده بیست نزدیک به یک میلیارد انسان می‌زیستند، جهان به دو اردوگاه سرمایه‌داری که خود را «جهان آزاد» می‌نامید و «سوسیالیستی» که چیز دیگری جز سرمایه‌داری انحصار دولتی نبود، تقسیم شد و «مبارزه تسلیحاتی» میان این دو اردوگاه تا فروپاشی روسیه شوروی و نابودی «اردوگاه سوسیالیستی» هم‌چنان ادامه داشت.

---

عنوان دبیرکل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویکی) برگزیده شد. طی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ مسئولیت «کمیساریای خلق برای مسائل ملی» را بر عهده داشت. در کنار آن از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ مسئول «کمیساریای خلق برای کنترل دولت» بود. استالین توانست پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، به‌تدریج رهبران قدیمی حزب را از حزب و دولت کنار گذارد و دیکتاتوری بوروکراسی دولتی را بر جامعه حاکم سازد که در رأس آن شخص او از قدرت استبدادی مطلق برخوردار بود. استالین پس از ۱۹۴۱ که آلمان نازی به شوروی حمله کرد، تا سال ۱۹۵۳ که درگذشت، ریاست شورای وزیران و فرماندهی کل قوای ارتش سرخ را نیز بر عهده داشت.

<sup>۵</sup> این قرارداد در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ در مسکو امضاء شد. در این قرارداد دولت از یک‌سو بی‌طرفی روسیه در جنگ احتمالی میان دولت‌های لهستان و آلمان را سوی دولت آلمان به رسمیت شناخته شد و از سوی دیگر دولت آلمان برای بازگردان مناطق از روسیه که پس از جنگ جهانی اول ضمیمه لهستان شده بودند، اعلان بی‌طرفی کرد. جنگ جهانی دوم یک ماه بعد با حمله ارتش آلمان در سپتامبر ۱۹۳۸ به لهستان آغاز شد.

پس از فروپاشی روسیه شوروی با تبدیل ایالات متحده آمریکا به یگانه ابرقدرت جهان، نه فقط «تاریخ» پایان نیافت، بلکه «مبارزه تسلیحاتی» میان کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته نیز رخ نداد، زیرا قدرت نظامی سهمگین ایالات متحده و «ناتو»<sup>۶</sup> آن‌چنان است که در حال حاضر جز دولت چین که در پی مدرن‌سازی تسلیحات ارتش توده‌ای خود است، هیچ نیروئی را یارای برابری با آن نیست. از این دوران به بعد، کشورهای سرمایه‌داری غرب می‌کوشند با جلوگیری از انتقال برخی از شاخه‌های دانش به شورهای که دیر یا زود به ابرقدرت جهانی بدل خواهند شد، هم‌چون چین و هند و یا آن که می‌توانند به قدرتهای منطقه‌ای بدل گردند، هم‌چون ایران، برتری فناوری تسلیحاتی خود را حفظ کنند.

سه دیگر آن که نظریه «ولترامپریالیسم» کائوتسکی نیز با آغاز و شتاب هر چه بیش‌تر روند «جهانی‌سازی» یا «جهانی شدن» تحقق یافته است، زیرا بنا بر باور او دولت‌های امپریالیستی که در میانه دو جنگ جهانی بر سر تصرف مناطق کشاورزی جهان با یک‌دیگر جنگیدند، سرانجام دریافتند که جنگ‌ها موجب ویرانی نه فقط زیرساخت‌های اقتصادی و نظامی، بلکه هم‌چنین موجب نابودی انباشت ثروت در این

---

<sup>۶</sup> ناتو Nato مخفف «پیمان نظامی اطلانتیک شمالی» است. این پیمان در ۴ آوریل ۱۹۴۹ نخست برای ۲۰ سال میان ایالات متحده آمریکا، کانادا و ده کشور اروپائی (انگلستان، ایتالیا، ایسلند، بلژیک، پرتغال، دانمارک، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ و هلند) بسته شد. پس از آن به تدریج کشورهای دیگری چون ترکیه و یونان در سال ۱۹۵۲، آلمان غربی در سال ۱۹۵۵ و اسپانیا در سال ۱۹۸۲ به این اتحادیه پیوستند. پس از فروپاشی اردوگاه «سوسیالیسم واقعاً موجود» کشورهای چک، لهستان و مجارستان در سال ۱۹۹۹ و کشورهای استلند، لتلند، لیتوانی، بلغارستان، رومانی، اسلواکی و اسلوین در سال ۲۰۰۴ عضو این پیمان شدند. آلبانی و کرواسی نیز در ۳ آوریل ۲۰۰۸ به پیمان ناتو پیوستند. در حال حاضر روی هم ۲۶ کشور عضو این پیمان نظامی هستند. هدف این پیمان نظامی دفاع از موجودیت و استقلال کشورهای عضو است، یعنی ناتو باید بنا بر اساس‌نامه خود فقط به جنگ‌های تدافعی و نه تهاجمی دست زند. هم‌چنین شورهای که عضو این پیمان هستند، خود را متقابلاً موظف ساخته‌اند که اختلافات خود را صلح‌آمیز حل کنند. دیگر آن که حفظ ساختار سیاسی موجود در کشورهای اروپای غربی، یعنی دولت دمکراتیک و اقتصاد بازار آزاد سرمایه‌داری یکی از هدف‌های مهم پیمان ناتو است. به عبارت دیگر، در دورانی که «جنگ سرد» آغاز شد و کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته و کشورهای «سوسیالیسم واقعاً موجود» در برابر یک‌دیگر صفت‌بندی کرده بودند، پیمان ناتو از یک‌سو باید از پیش‌روی «سوسیالیسم» در اروپای غربی و از سوی دیگر از سقوط شیوه تولید سرمایه‌داری جلوگیری می‌کرد.

کشورها می‌گردد. به این ترتیب باید راه حلی یافت می‌شد تا دولت‌های امپریالیستی بتوانند بر اساس قاعده نوینی، بدون توسل به جنگ منافع خود را تأمین کنند. با ایجاد سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم به تدریج ظرف مناسبی برای همکاری همه دولت‌های جهان بر اساس تدوین و پذیرش قوانین جهانی هموار گشت. روشن بود که کشورهای امپریالیستی با توجه به مخرج مشترک منافع خویش با ایجاد پدیده‌هایی هم‌چون «بانک جهانی» و یا «اتاق تجارت جهانی» و ... می‌توانند نهادهایی را به‌وجود آورند تا مواد غذایی و مواد خام دولت‌های کشاورزی جهان را با قیمت ارزان و مناسب در اختیار مشترک آن‌ها قرار دهد. با فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود» و شتاب روند «جهانی‌سازی» اینک یک میلیارد جمعیت جهان که در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی پیش‌رفته زندگی می‌کند، می‌تواند ۶ میلیارد مابقی مردم جهان را که در دولت‌های عقب‌مانده و «جهان سوم» به‌سر می‌برند، غارت و استثمار کند. این همان پدیده‌ای است که کائوتسکی آن را «اولتراامپریالیسم» نامید و مبارزه با آن را یکی از وظائف انکارناپذیر هر فرد و سازمان سوسیالیستی دانست.

### منوچهر صالحی

هامبورگ، مه ۲۰۱۱



## امپریالیسم<sup>۷</sup>

### ۱- تناسب تولید

نخست باید برای خود روشن سازیم که درک ما از امپریالیسم چیست. در هر گامی که برمی‌داریم، این واژه مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما هر چه بیشتر درباره آن گفتگو و بحث می‌شود، به‌همان نسبت نیز نامشخص‌تر می‌گردد، امری که دستیابی به تفاهم را بسیار دشوار می‌سازد. امروز به‌جائی رسیده‌ایم که می‌توان تمامی پدیده‌های سرمایه‌داری مدرن هم‌چون کارتل‌ها، گمرک‌های حفاظتی، سیادت سرمایه مالی و هم‌چنین سیاست استعماری را امپریالیسم نامید. در این معنی البته امپریالیسم نوعی ضرورت زندگی برای سرمایه‌داری است. اما این شناخت خود فقط نوعی بیهوده‌گویی<sup>۸</sup> ارزان است، زیرا چیزی جز این نمی‌گوید که سرمایه‌داری بدون سرمایه‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد.

اگر این واژه را نه در این معنای عام، بلکه در وضعیت تاریخی مشخص آن مورد بررسی قرار دهیم که سرآغاز آن انگلستان بود، در آن صورت فقط بیانگر تلاش وضعیت سیاسی ویژه‌ای است که هر چند سرمایه‌داری مدرن موجب آن است، اما به هیچ‌وجه با آن هم‌زمان نیست.

انگلیسی‌ها نزدیک به عمر یک نسل تحت عنوان امپریالیسم از یک‌سو تلاش برای متحد ساختن تمامی اجزای امپراتوری استعماری غول‌آسای خود با سرزمین مادری خویش و تبدیل آن به یک امپراتوری یک‌پارچه و از سوی دیگر تلاش برای گسترش

---

<sup>۷</sup> این نوشته برای نخستین بار در سال ۱۹۱۴ در نشریه «زمان‌نو» انتشار یافت: Die Neue Zeit 32-II., 1914, 21, S.908-22. این نوشته چند هفته پیش از آغاز جنگ جهانی نخست نوشته شد و قرار بود در آن شماره از «زمان‌نو» انتشار یابد که می‌خواست از تشکیل کنگره بین‌الملل استقبال کند. آغاز جنگ سبب شد تا این کنگره تشکیل نشود. با این حال آغاز جنگ سبب نشد تا از ارزش تئوریک این نوشتار کاسته شود. به‌همین دلیل از نوشته کنونی بخش‌هایی که درباره کنگره بین‌الملل نوشته شده بودند، حذف شده‌اند، زیرا در رابطه بلاواسطه با تئوری امپریالیسم قرار ندارند.

<sup>۸</sup> Tautologie

هر چه بیش‌تر این امپراتوری را درک می‌کنند. امپریالیسم بیرون از بریتانیای کبیر، در دولت‌های دیگر فقط محدود به تلاش دوم می‌شود، زیرا جز امپراتوری انگلیس هیچ امپراتوری دیگری دارای مستعمرات مستقل از خود نیست.

اما نباید هر گونه تلاشی برای گسترش سرزمین یک کشور را امپریالیسم نامید. در این صورت باید بگوئیم که امپریالیسم به اندازه تاریخ انسانی کهن است. تلاش برای گسترش امپراتوری از طریق انضمام مناطق هم‌جواری که در آن‌ها اعضاء یک ملت مشابه زندگی می‌کنند، ناسیونالیسم است و نه امپریالیسم. به‌همین دلیل نیز سخن گفتن از امپریالیسم صرب‌ها نادرست خواهد بود. هم‌چنین نمی‌توان تلاش‌هایی را که نمودار سده نوزده بوده‌اند، و نیز تلاش‌های نیرومندی را که در سده هیجده بر سر تصرف مناطق بسیار ثروتمند و صنعتی انجام گرفتند، امپریالیسم پنداشت.

امپریالیسم فرآورده سرمایه‌داری صنعتی بسیار تکامل یافته است. این در انگیزه هر ملت سرمایه‌داری صنعتی نهفته است که دائماً مناطق کشاورزی بزرگ‌تری را، آن هم بدون توجه به ملت‌هایی که در آن مناطق می‌زیند، تصرف و ضمیمه سرزمین خود کند.

برای درک این تلاش باید برای خود پیش از هر چیز تأثیر متقابل میان کشاورزی و صنعت در شیوه تولید سرمایه‌داری را روشن سازیم. برای آن که این گفتگو را ساده سازیم، در این‌جا از گزینه‌های دیگر صنایع، هم‌چون معدن چشم پوشی می‌کنیم که از موقعیتی میانی بین کشاورزی و صنایع پردازشی<sup>۹</sup> برخوردار است. کسنی<sup>۱۰</sup> در «تابلو اقتصادی»<sup>۱۱</sup> خود دو گروه بزرگ صنعت و کشاورزی را کنار

---

<sup>۹</sup> *verarbeitenden Industrie*

<sup>۱۰</sup> فرانسوا کسنی François Quesnay در ۴ ژوئن ۱۶۹۴ در نزدیکی ورسای زاده شد و در ۱۶ دسامبر ۱۷۷۴ در ورسای درگذشت. او بنیانگذار مکتب اقتصاد فیزیوکراتی است.

<sup>۱۱</sup> «تابلو اقتصادی» را کسنی در ۱۷۵۴ طراحی و در آن برای نخستین بار مدار گردش اقتصاد مدرن سرمایه‌داری را ترسیم کرد. پیش‌شرط‌های لازم برای کارکرد مفید این مدار گردش اقتصادی وجود بازرگانی آزاد، تعیین قیمت آزاد کالاها توسط فروشندگان آن‌ها، وجود یک سیستم رهن سرمایه‌دارانه زمین‌های کشاورزی و مبادله کالائی یا مبادله پول میان سه طبقه اساسی جامعه است. طبقه نخست از دهقانان، طبقه دوم از بازرگانان، پیشه‌وران و دست‌فروشان و طبقه سوم از اشراف و مالکین تشکیل می‌شود. مقدار پول در گردش برای یک سال تعیین شده است و هم‌چنین قیمت کالاها باید برای یک سال ثابت بمانند. بنا بر تابلو اقتصادی کسنی می‌توان روند اقتصاد یک کشور را برای یک سال

هم نهاد و چگونگی مبادله میان این دو را برای آن که بتوانند به روند تولید خود ادامه دهند، مورد بررسی قرار داد.

او به این روند گردش نه فقط مشابه روند گردش کالا، بلکه هم‌چنین به‌مثابه روند سرمایه‌نگریست. او نه فقط مبادله فرآورده‌های کشاورزی با فرآورده‌های صنعتی، بلکه هم‌چنین راهی را بررسی کرد که اضافه‌ارزش طی می‌کند. هر چند این تابلو نابغه‌وار بود، اما خطای کسنی آن بود که اضافه‌ارزش را فقط نتیجه کار کشاورزی پنداشت.

همین که مارکس<sup>۱۲</sup> روند گردش سرمایه را مورد بررسی قرار داد، نخست می‌بایست توفیر میان کشاورزی و صنعت را نادیده انگارد، زیرا در هر یک از این شاخه‌های تولید، این کار است که هر گاه سرمایه‌دارانه مورد مصرف قرار گیرد، به یک‌سان ارزش و اضافه‌ارزش را به‌وجود می‌آورد.

---

مورد بررسی قرار داد. کسنی در این تابلو نشان داد پولی که در بازار خرج می‌شود، از بین نمی‌رود و بلکه لااقل بخشی از آن نزد کسی که کالائی را فروخته است، به درآمد بدل می‌گردد و در نتیجه صاحب این درآمد می‌تواند دوباره آن را خرج کند. به‌این ترتیب مخارج و درآمد با هم مدار گردش اقتصادی را به‌وجود می‌آورند که در آن همیشه مقدار درآمد برابر با مخارج خواهد بود.

<sup>۱۲</sup> مارکس، کارل Karl Marx در ۵ مه ۱۸۱۸ در تریر Trier زاده شد و در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن درگذشت. او از خانواده‌ای یهودی تبار بود. مارکس حقوق، فلسفه و تاریخ تحصیل کرد و سپس به روزنامه‌نگاری پرداخت و به‌خاطر مقالات انتقادی که در روزنامه «راینیشه تسایتونگ» Rheinische Zeitung می‌نوشت، از آلمان تبعید شد. در پاریس با فریدریش انگلس آشنا شد و به محافل سیاسی تبعیدیان آلمان پیوست که از کارگران پشتیبانی می‌کردند و خواهان تحقق سوسیالیسم بودند. در انقلاب دیمکراتیک ۱۸۴۸ آلمان شرکت کرد و حتی در دورانی که جنبش کمون پاریس رخ داد، فعالانه از آن جنبش پشتیبانی نمود. او یکی از بزرگ‌ترین نوابغ جهان و پایه‌گذار مکتب سوسیالیسم علمی است. آثار فراوانی نوشته است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از «مانیفست کمونیست» که آن را با هم‌کاری انگلس نوشت و «سرمایه». مارکس در این آثار ثابت کرد که سرمایه‌داری سرانجام شرایطی را فراهم خواهد ساخت که زمینه ارزش‌زائی سرمایه از بین خواهد رفت و در چنین هنگامی بشریت به‌سوی سوسیالیسم گام برخواهد داشت. دیگر آن که او بر این باور بود که طبقه کارگر نیروئی است که می‌تواند جامعه سوسیالیستی را به‌وجود آورد، جامعه‌ای که در آن نابرابری‌های اجتماعی از میان برداشته خواهند شد و سرانجام با پیدایش جامعه کمونیستی انسان از کار اجباری رها خواهد شد و فرصت خواهد یافت تا به ازخودبیگانگی خویش پایان دهد و به خویشتن خویش پی برد. او تحقق این روند را امری دانست که انسان آگاهانه در جهت تغییر شرایط موجود گام برخواهد داشت و در نتیجه انقلاب اجتماعی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

اما مارکس نیز در بررسی گردش کل سرمایه اجتماعی اشکال مادی ویژه اجزاء منفرد آن را نادیده نگرفت.

او برای چنین نگرشی میان وسائل تولید و وسائل مصرف تفاوت گذاشت، امری که ویژه شیوه تولید سرمایه‌داری نیست. شیوه تولید سرمایه‌داری نیز هم‌چون هر شیوه تولید دیگری برای مصرف تولید می‌کند، یا اگر بهتر گفته باشیم، تولیدکنندگان در آن برای مقاصد مصرف خود تولید می‌کنند. فقط آن که هر تولیدکننده‌ای بلاواسطه آن وسائل مصرفی را که می‌خواهد مصرف کند، خود تولید نمی‌کند و بلکه وسائل مصرف را برای دیگران تولید می‌کند تا بتواند آن‌ها را با وسائل مصرف دیگری مبادله کند.

برای آن که جامعه بتواند به شکل موجود خود ادامه دهد، باید وسائل مصرف کافی برای اعضاء آن موجود باشد. این بدان معنی است که باید آن‌قدر وسائل مصرف و آن‌قدر ارزش در دسترس باشد که بدان نیازمندند و باید آن را مبادله کنند. هرگاه وسائل مصرف بیش‌تری تولید شوند، در آن‌صورت فروش و تولیدشان می‌تواند دچار رکود شود.

اما هرگاه برای حفظ جامعه به‌اندازه کافی وسائل مصرف تولید شوند، در آن صورت باید به اندازه کافی وسائل تولید نیز وجود داشته باشند. هرگاه وسائل تولید بیش‌تری از آن‌چه برای تولید وسائل مصرف لازم است، تولید شوند، در آن‌صورت بخشی از آن قابل فروش نخواهد بود، تولیدکنندگان آن وسائل قادر نخواهند شد آن‌ها را با وسائل مصرف مورد نیاز خود مبادله کنند. از سوی دیگر، هرگاه وسائل تولید کم‌تری تولید شوند، در آن‌صورت تولید وسائل مصرف دچار رکود خواهد گشت. بنابراین هرگاه اختلالی در تمامی روند تولید رخ ندهد، در آن‌صورت باید همیشه میان تولید وسائل تولید و تولید وسائل مصرف تناسب معینی وجود داشته باشد، تناسبی که در نتیجه شرایط فنی و اجتماعی دگرگون می‌شود، اما تحت هر شرائطی وجود خواهد داشت. پس هرگاه واقعیت با این تناسب هم‌خوانی نداشته باشد، در آن‌صورت موجب نوسانات قیمت و بحران خواهد شد.

اما روشن است که چنین تناسبی نباید فقط میان این دو گروه وجود داشته باشد. در این رابطه می‌توان هر چه بیش‌تر به جزئیات پرداخت، به‌طور مثال می‌توان میان وسائل مصرف ضروری و وسائل مصرف تجملی تفاوت گذاشت و یا آن که به

تقسیم‌بندی‌های دیگری پرداخت. البته این کاری بیهوده است، زیرا این کارها موجب شناخت تازه‌ای از روند تولید سرمایه‌داری نخواهد گشت.

فقط یک استثناء در نوع گروه‌هایی که کسنی کرد، یعنی تفاوت میان کشاورزی و صنعت وجود دارد. با این حال نوع ویژه تفاوتی که فیزیوکرات‌ها<sup>۱۳</sup> در روند تولید به کار گرفتند، در انطباق با تئوری ارزش ریکاردو<sup>۱۴</sup> و مارکس نبود و توسط مارکس برای همیشه نفی شد. با این حال نمی‌شود مدعی شد که از این تقسیم‌بندی نتوان به برخی آگاهی‌های نو دست نیافت.

من ۱۹۱۰ در بررسی کتاب «سرمایه مالی» هیلفردینگ<sup>۱۵</sup> به این نکته در فصل ویژه «صنعت و کشاورزی» اشاره کردم که با این جملات آغاز می‌شود:

«برای آن که تشخیص دهیم چگونه در شیوه تولید سرمایه‌داری میان تولید و

---

<sup>۱۳</sup> بنیانگذار مکتب فیزیوکراتی Physiokratie کسنی است و بنا بر باور او فقط کشاورزی می‌تواند اضافه‌ارزش تولید کند و پیشه‌وری و صنعت تنها می‌توانند اشکال فرآورده‌های کشاورزی را درگون سازند و در نتیجه نمی‌توانند اضافه‌ارزشی تولید کنند. به همین دلیل نیز فیزیوکرات‌ها برای صاحبان زمین‌های کشاورزی نقشی تعیین‌کننده در اقتصاد قائل بودند. با این حال فیزیوکرات‌ها نخستین کسانی بودند که توانستند روندهای اقتصادی را به‌گونه‌ای سیستماتیزه مورد بررسی قرار دهند و ارتباط‌ها و وابستگی‌های شاخه‌های مختلف اقتصادی با یک‌دیگر را آشکار سازند.

<sup>۱۴</sup> ریکاردو، داوید David Ricardo در ۱۹ آوریل ۱۷۷۲ در لندن زاده شد و در ۱۱ سپتامبر ۱۸۲۳ درگذشت. او اقتصاددان و یکی از مشهورترین و مهم‌ترین تئوریسین‌های اقتصاد کلاسیک است. او نخستین کسی است که ثابت کرد بازرگانی خارجی حتی برای آن بخش از کشورها که در این مراوده زیان می‌بینند، سودآور است. دیگر آن که او «تئوری اجاره‌بها زمین‌های کشاورزی» را تدوین کرد. مارکس در آغاز تحت تأثیر تئوری‌های اقتصادی ریکاردو قرار داشت، اما با کشف ارتباط بلاواسطه اضافه‌ارزش با کار اضافی توانست از آن تئوری بسیار فراتر رود.

<sup>۱۵</sup> رودلف هیلفردینگ Rudolf Hilferding در ۱۰ اوت ۱۸۷۷ در وین زاده شد و در ۱۱ فوریه ۱۹۴۱ در پاریس درگذشت. او عضو حزب سوسیال دموکرات اتریش و آلمان، سیاستمدار، روزنامه‌نگار، اقتصاددان و تئوریسین مارکسیسم بود. او در جمهوری وایمار طی سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۲۸ وزیر مالی امپراتوری آلمان بود. او در عین حال خالق تئوری «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» است. هیلفردینگ ۱۹۱۰ کتاب «سرمایه مالی» خود را منتشر کرد و در آن نمودهای نوین سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا را نمایان ساخت. بنا بر باور او با پیدایش انحصارهای اقتصادی و همچنین بازار اوراق سهام زمینه برای گذار از سرمایه‌داری بازار آزاد به سرمایه‌داری انحصاری فراهم گشت. بنا بر باور هیلفردینگ این امر سبب می‌شود تا دولت و اقتصاد آن‌چنان به هم تنیده شوند که در نهایت پدیده سرمایه‌داری انحصاری دولتی به‌وجود خواهد آمد.

مصرف دائماً تعادل برقرار می‌گردد، باید کالاهای تولید شده را بر حسب ویژگی‌های مادی آن‌ها به گونه دیگری از هم جدا کنیم. در کنار جدائی وسائل تولید از وسائل مصرف و تقسیم این آخری به وسائل تجملی و کالاهائی که مصرف توده‌ای دارند، باید میان فرآورده‌های صنعتی و کشاورزی نیز تفاوت بگذاریم»<sup>۱۶</sup>

به عبارت دیگر، من تقریباً در همان زمان در فصلی از کتاب «افزایش و تکامل در طبیعت و جامعه» خود (فصل ۱۴: کشاورزی و سرمایه‌داری) به تفاوت میان صنعت و کشاورزی در شیوه تولید کنونی اشاره کرده‌ام.

## ۲- تولید کالائی ساده

ما می‌توانیم رابطهٔ میان صنعت و کشاورزی را آسان‌تر درک کنیم، هرگاه بتوانیم در آغاز آن را در ساده‌ترین شکل، یعنی در تولید کالائی ساده مورد بررسی قرار دهیم که در آن کارگر صاحب ابزار تولید و فرآورده‌های خود است و آن‌ها را به‌طور کامل به بازار عرضه می‌کند و یا آن که برای مصرف‌کنندگان، یعنی مشتریان خود می‌سازد. فعالیت صنعتی در آغاز، یعنی در این مرحله بخشی از فعالیت کشاورزی بود. فعالیت صنعتی در درون شرکت‌های کشاورزی انجام می‌گرفت و یا آن که هر یک از ارگان‌های اقتصادی دارای طبیعتی صنعتی - کشاورزی بودند. این واحدها مواد غذایی و مواد خام تولید و آن‌ها را به وسائل کار و وسائل مصرف تبدیل می‌کردند. البته از قبل امکان تقسیم کار در میان اعضاء این واحدها وجود داشت. بخشی می‌توانستند به‌طور عمده گله را بچرانند و بخش دیگر بر روی زمین کار می‌کرد، گروه سومی نیز ریسندگی و بافندگی می‌کرد، بخشی نیز از چوب و فلز وسائل کار می‌ساخت و غیره. این تقسیم کار اما دارای مرزهای معینی است که بدون گسترش شرکت و افزایش اعضایش نمی‌تواند از آن فراتر رود. برعکس تقسیم کار می‌تواند با شتاب گسترش یابد، به شرط آن که هر یک از تولیدکنندگان، یعنی کسانی که بر روی مواد خام کار می‌کنند، از این شرکت‌ها جدا شوند و به‌جای یک شرکت، برای چندین شرکتی که از آن‌ها مواد خام و مواد غذایی دریافت می‌کنند، تولید کنند.

به این ترتیب جدائی صنعت و کشاورزی به‌وجود آمد. به همین ترتیب نیز پیش‌رفت مداوم روند بازتولید به‌پیش‌رفت مداوم انتقال ذخیره‌های ضروری کشاورزی

---

<sup>16</sup> "Neue Zeit", Ausgabe XXIX, 1, Seite 838

به صنعت وابسته شد.

نقطه آغاز و شالوده تمامی این روند همیشه کشاورزی و هم‌چنین جنگلداری است. برای آن که بخش صنعتی بتواند فعالیت خود را آغاز کند، کشاورزی باید مواد غذایی ضروری و هم‌چنین بخش بزرگی از مواد خام را در اختیارش قرار دهد. از سوی دیگر در مناسبات ابتدائی، کشاورزی می‌تواند لااقل چندی بدون صنعت دوام داشته باشد، اما صنعت هرگز بدون کشاورزی نمی‌تواند از استمرار برخوردار شود. روند تولید کشاورزی می‌تواند چندی بر روال وضعیت موجود ادامه یابد، به شرط آن که ابزار کار و پوشش کارگران نباید نو شوند. بر عکس آن، روند تولید صنعتی هرگاه فقط موقتاً مواد غذایی و مواد خام دریافت نکند، فوراً تعطیل خواهد شد.

برای تأمین ذخیره‌های صنعت دو راه وجود دارد. آن‌جا که صنعت (پیشه‌وران) و کشاورزی (دهقانان) به‌مثابه انسان‌های آزاد و برابر در مقابل یک‌دیگر قرار می‌گیرند، صنعت‌کاران فقط از طریق مبادله کالائی بر مبنای قانون ارزش می‌توانند مواد غذایی و مواد خام خود را به‌دست آورند. بنابراین آن‌ها به این مواد فقط هنگامی دست می‌یابند که دهقانان خریدار تولیدات صنعتی آن‌ها باشند. دهقانان باید از آن‌ها همان اندازه ارزش نهفته در فرآورده‌های‌شان را خریداری کنند که صنعت‌کاران به کالاهای کشاورزان نیازمندند.

این امر فقط وقتی رخ خواهد داد که میان تولید هر دو بخش نوعی تناسب معینی وجود داشته باشد.

راه دیگری نیز برای تأمین مواد خام صنایع وجود دارد مبنی بر این که آن مواد را بدون پرداخت تاوان از دهقانان گرفت. این راه در تاریخ نقش بزرگی بازی کرد و هم‌اینک نیز در سیاست استعماری نقشی بزرگ ایفاء می‌کند. اما در این‌جا می‌خواهیم بررسی خود را به عوامل صرفاً اقتصادی محدود کنیم.

تناسب میان این دو گروه تحت هر شرائطی ضروری است، اما همیشه با خطر عدم تناسب روبه‌رو است. یک‌بار گریز از روستاها که سبب می‌شود تا نیروی کار از کشاورزی گرفته و در اختیار صنایع قرار داده شود و یک‌بار هم توسط رشد روشن‌فکران و فناوری در شهرها که سبب افزایش اندک بارآوری صنعت می‌گردد. بنابراین در مقایسه با کشاورزی، فرآورده صنایع گرایش به رشد شتابان دارد، زیرا تعداد تولیدکنندگان و مقدار تولید در مقایسه با تولیدکنندگان در صنایع شتابان‌تر

نسبت به کشاورزی رشد می‌کند.

اما این گرایش در محدوده تولید کالائی ساده به ندرت به خود اشکال خطرناکی می‌گیرد. توسعه پیشه‌وری و رشد بارآوری آن آهسته به پیش می‌رود. و گرایش به افزایش تولید توسط اضافه‌کار هنوز در پیشه‌وری وجود ندارد، زیرا خود باید تولید صنعتی را انجام دهد.

اما به‌خاطر مرگ و میر بالا که در آن دوران غالباً در شهرها وجود داشت، هجوم از روستاها موجب افزایش بسیار اندک نیروی کار در شهرها می‌شد. هم‌چنین آن‌جا که افزایش جمعیت شهر با محدودیت روبه‌رو نبود، دشواری‌های فزایندهٔ تهیه مواد خام موجب محدودیت آن می‌گشت. رشد جمعیت شهرها وابسته به وضعیت راه‌ها بود، زیرا این وضعیت شید<sup>۱۷</sup> منطقه‌ای را تعیین می‌کرد که از آن‌جا مواد غذایی و مواد خام شهر می‌توانست تأمین شود. هر اندازه این منطقه کوچک‌تر بود، به‌همان نسبت نیز شهرها کوچک‌تر می‌بودند. در آن دوران‌ها وضعیت راه‌ها قاعدتاً بسیار بد بود و حتی راه‌های آبی به‌خاطر فناوری نارسای کشتی‌رانی غالباً نمی‌توانستند مورد استفاده قرار گیرند. به‌همین دلیل نیز مناطقی که منبع زندگی صنایع شهری را تشکیل می‌دادند، بسیار محدود بودند.

بنابراین مبادله کالائی میان روستا و شهر بسیار محدود بود. نیروی محرکه گسترش تولید صنعتی توسط افزایش فشار کار پیشه‌وران اندک و امکان گسترش آن توسط افزایش تعداد کارگران شهری محدود بود.

### ۳- تولید سرمایه‌داری

با پیدایش سیستم کار مزدوری انگیزه برای گسترش تولید صنعتی شتابان شد، یعنی روند تبدیل تولید کالائی ساده به تولید کالائی سرمایه‌داری هموار گشت. سرمایه‌دار به‌مثابه سرمایه‌دار در شرکت (کارگاه) خود کار نمی‌کند. آن‌چه صنعت‌گران مستقل را از افزایش بی‌رویه ساعت کار باز می‌دارد، برای سرمایه‌دار وجود ندارد. باید توجه داشت که در این‌جا از صنعت‌گران دوران اوج پیشه‌وری سخن گفته

---

<sup>۱۷</sup> شید پارسی به معنی نور و روشنایی است و یکی از معانی آن معادل شعاع عربی است و در این‌جا به‌همین معنی به‌کار گرفته شده است.



می‌شود که در نبود رقابت سرمایه‌داری مجبور به تحمل رنج بیش از اندازه خود، زنان و فرزندان و شاگردان خویش نبودند.

سرمایه‌دار کارگران را به کار برای خود مجبور می‌کند. رنج کار آن‌ها موجب شرمندگی‌اش نمی‌گردد. برای او کار نوعی شهوت است و هر اندازه بیش‌تر طول کشد، مازاد ارزشی را که تولید می‌کند و فراتر از دست‌مزد کارگر است، بیش‌تر خواهد شد، یعنی سود سرمایه‌دار کلان‌تر و بنابراین درآمدش بیش‌تر خواهد گشت.

اما یک سرمایه‌دار نمی‌تواند تولید را از طریق فقط طولانی‌تر ساختن روز کار افزایش دهد. هر اندازه هم در این رابطه بی‌رحمانه عمل کنیم، باز طولانی‌تر ساختن روز کار دارای محدودیت‌های خود است. اما افزایش تعداد کارگرانی که یک کارخانه‌دار می‌تواند به آن‌ها شغل دهد، با این‌گونه محدودیت روبه‌رو نیست. این که ۱۰، ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ تن برای او کار کنند، فقط در ارتباط با توان مالی سرمایه‌دار قرار دارد. هر کارگر شاغل بیش‌تری به معنای افزایش سود او، یعنی درآمد او خواهد بود.

با این حال، شیوه‌ای که سرمایه‌دار کارگران خود را به کار وامی‌دارد، نه به‌میل او، بلکه به مناسبات فناوری و اجتماعی وابسته است. اگر او ۱۰۰۰ کارگر را استثمار کند، شاید به‌مثابه ناشر بتواند هر یک از آن‌ها را به کار خانگی وادارد. اما همین که همه کارگران را هم‌زمان به کار وادارد، در آن‌صورت این امکان نیز فراهم می‌شود تا بتواند همه و یا بخشی از آن‌ها را در یک مکان گرد آورد و به کار دستجمعی بگمارد. به این ترتیب پیش‌شرط پیدایش تقسیم کار کارخانه‌های بزرگ سرمایه‌داری هموار می‌گردد که می‌تواند به یک مانوفاکتور،<sup>۱۸</sup> یک کارخانه و یا یک کارخانه بزرگ

---

<sup>۱۸</sup> مانوفاکتور Manufaktur در دوران زوال جامعه فئودالی به‌وجود آمد. تا آن زمان رسم بر این بود که هر استادکاری برای تولید یک فرآورده به تنهایی تمامی مراحل کاری را که برای تولید یک کالا لازم بود، انجام می‌داد. اما از آن‌جا که مراحل کار بارآور همگون نبودند، در نتیجه در هیچ زمینه‌ای تخصص و مهارت چشم‌گیر وجود نداشت. مانوفاکتور شیوه جدیدی از کار تولیدی را در بر می‌گیرد که در چارچوب آن روند کار لازم برای تولید یک کالا به مراحل مختلف تقسیم می‌شود و هر استادکاری و یا کارگری بخشی از کار تولیدی را که دارای کیفیت همگون است، انجام می‌دهد و به‌این ترتیب تخصص در انجام آن کار به‌وجود می‌آید و بارآوری کار به‌طور چشم‌گیری رشد می‌کند. به‌طور مثال تا آن زمان تمامی مراحل کاری را که برای تولید یک جفت کفش لازم بود، یک استادکار انجام می‌داد. اما در دوران مانوفاکتوری مراحل کار تقسیم شدند و یک کارگر چرم روی کفش را تهیه می‌کرد و کارگر دیگری پاشنه و کف کفش را آماده می‌ساخت و کارگر سومی آن‌ها را به‌هم می‌دوخت و غیره.

بی‌انجامد. پس لاقلاً تا به اکنون به تعداد کارگران در کارخانه‌ها افزوده شده است، اما شتابان‌تر از آن به حجم وسائل تولید (ساختمان‌ها، ماشین‌ها، مواد خام) هر یک از کارخانه‌ها افزوده می‌گردد و هم‌چنین به مقدار سرمایه‌ای که برای استثمار یک کارگر لازم است، باز هم شتابان‌تر افزوده می‌شود.

به‌همان نسبتی که به سود حاصله هر یک از کارگران افزوده می‌گردد، درصد رقمی که سرمایه‌دار اجازه مصرف آن را ندارد و بلکه باید آن را پس‌انداز و انباشت کند تا بتواند به مقدار سود خود بی‌افزاید، نیز افزایش می‌یابد. لیکن امکان انباشت سرمایه در کشاورزی به هیچ‌وجه به اندازه بخش صنعت نیست. اما این امکان کم‌تر انباشت را نباید آن‌گونه فهمید که کشاورزی که سرمایه‌دارانه تولید می‌کنند و صاحبان املاک بزرگ از امکانات کم‌تری از صاحبان صنایع در جمع‌آوری سرمایه برخوردارند. البته هر سرمایه‌ای را که کشاورز انباشت می‌کند، به سرمایه کشاورزی بدل نمی‌شود. این سرمایه می‌تواند به اوراق بهاء‌دار در صنایع یا در راه آهن و غیره سرمایه‌گذاری شود. امکان این که در یک منطقه معین سرمایه پس‌انداز شده را در کشاورزی سرمایه‌گذاری کرد تا بتوان تولید سرمایه‌دارانه را در این منطقه انکشاف داد، در مقایسه با امکان انکشاف سرمایه‌دارانه صنعت در همان منطقه بسیار کم‌تر می‌باشد، زیرا این امر به یک‌رده عوامل فنی و اجتماعی وابسته است.

کشاورزی با تولید و بازتولید ارگانیک‌های زنده سر و کار دارد که نمی‌توان افزایش آن‌ها را در رابطه با کاری که انجام داده می‌شود، بنا بر اراده شتابان‌تر و یا گسترده‌تر کرد. در مقابل، هرگاه مواد خام و نیروی کار کافی وجود داشته باشند، صنعت را می‌توان دائماً گسترش داد.

از سوی دیگر در مقایسه با صنعت، افزایش تعداد کارگران در یک شرکت کشاورزی بسیار دشوارتر است، زیرا صنعت در مقایسه با کشاورزی چندان به زمین وابسته نیست. یک سرمایه‌دار صنعتی که پول کافی دارد، به‌ندرت با دشواری کمبود فضا برای تبدیل کارخانه خود که ۱۰ کارگر در آن شاغلند، و تبدیل آن به کارخانه‌ای

---

نخستین کارگاه‌های مانوفاکتوری در سده ۱۶ در اروپا به‌وجود آمدند. از سوی دیگر، از آن‌جا که مراحل کار از فعالیت‌های ساده تشکیل می‌شدند، دیگر نیازی به استادکارانی که به تمامی مراحل کار تسلط داشتند، نبود و در نتیجه با به کارگرفتن نیروی کار غیرمتخصص که مزد کمتری دریافت می‌کرد، این امکان به‌وجود آمد که از هزینه تولید کاسته شود.

که در آن ۱۰۰ کارگر شاغل باشند، روبه‌رو خواهد شد. او همیشه قاعداً آن قدر زمین خواهد یافت که برای گسترش کارخانه خود و یا ساختن کارخانه نوئی بدان نیاز دارد. اما برای کشاورز چنین نیست. او هرگاه بخواهد تعداد کارگران خود را ۱۰ برابر سازد، هرگاه شیوه کشت تغییر نکند، باید سطح زمین خود را نیز ۱۰ برابر سازد. در آن صورت دور تا دور مرزهای خود با املاک شخصی همسایگان خویش روبه‌رو خواهد شد که هرگاه بخواهد شرکت خود را گسترش دهد، باید آن‌ها از آن‌جا بیرون راند. این امر غالباً ناممکن است، اما حتی اگر از پس این کار برآید، بر فرض که نوع شرکت ثابت بماند، در آن صورت همسایگان او نه فقط زمین‌ها، بلکه کارگران خود را نیز از دست خواهند داد. همان‌گونه که گفتیم، آن‌چه او به دست می‌آورد، آن‌ها از دست می‌دهند. هم‌چنین به تعداد کارگرانی که عموماً در بخش کشاورزی در یک دولت شاغلند، چیزی افزوده نمی‌شود. در سرزمینی که زمین‌های کشاورزی آن صاحب دارد، ناممکن است که یک شرکت کشاورزی بتواند با گسترش خود از رشد برخوردار و هم‌زمان موجب افزایش تعداد شاغلین کشاورزی آن سرزمین شود. بر عکس آن در صنایع، حتی با وجود ثابت ماندن فناوری، هم‌زمان می‌توانند متوسط بزرگی صنایع، تعداد کارخانه‌ها و تعداد کارگران شاغل رشد کنند.

انکشاف فناوری به‌گونه دیگری نیز بر صنعت و هم‌چنین بر کشاورزی تأثیر می‌نهد. همه جا این گرایش وجود دارد که از تعداد کارگران نسبت به سرمایه هزینه شده و هم‌چنین نسبت به تولید تحقق‌یافته کاسته شود. این کاهش در صنعت اما معمولاً فقط جنبه نسبی و نه مطلق دارد. این بدان معنی نیست که تعداد کارگران صنعتی، بلکه فقط سرمایه هزینه شده کاسته می‌شود. در عوض مقدار تولید تحقق‌یافته در مقایسه با تعداد کارگران شاغل شتابان‌تر رشد می‌کند.

برعکس در کشاورزی، پیش‌رفت‌های فنی سبب کاهش نه نسبی، بلکه غالباً مطلق تعداد کارگران می‌گردد.

این تأثیر چندگانه توسط وضعیت دیگری که در بررسی تولید کالائی ساده مورد توجه قرار دادیم، باز هم شدت می‌یابد: با جدائی صنعت از کشاورزی، کشاورزی هم‌چنان نیروی محرکه تمامی اقتصاد را تشکیل می‌دهد. بدون دریافت دائمی فرآورده‌های نو کشاورزی نمی‌توانیم برای یک لحظه هم که شده زنده بمانیم. برعکس آن می‌توانیم یک‌چند بدون دریافت یک رده از تولیدات صنعتی به زندگی خود ادامه

دهیم. وضعیت ما در شهرها بدون دریافت روزانه آرد و شیر، گوشت و سبزیجات بسیار وخیم خواهد شد. برعکس، هرگاه باید دامن و کلاه خود را زمان بیش‌تری بپوشیم، این امر سبب نابودی ما نخواهد گشت. برای مثال، هم‌چنین یک ریسنده نخ می‌تواند بدون دریافت دائمی پنبه به فعالیت کارخانه خود ادامه دهد؛ اما اگر ماشین‌های ریسندگی او کهنه شده باشند، هر گاه نتواند ماشین‌های نوئی بیابد و یا نخواهد ماشین‌های نوئی خریداری کند، شاید بتواند هر چند با دشواری، از آن‌ها یک سال بیش‌تر استفاده کند.

اما نه فقط این.

تولید انبوه کشاورزی نسبت به صنایع از تنوع کم‌تری برخوردار است و ارزش مصرف آن نیز بسیار کم‌تر از آن دیگری قابل تغییر است. غلات و شیر، گوشت و سیب‌زمینی دارای مواد غذایی عالی‌اند و هیچ‌یک از آنان گرفتار مُد نیست. اما برعکس، کسی که می‌خواهد برای خود دامن نوئی خریداری کند، باید آن را از میان پارچه‌های متعددی که عرضه می‌شوند، برگزیند! و در این زمینه چه زود مُدها عوض می‌شوند! و ریسنده‌ای که می‌خواهد ماشین‌های نوئی خریداری کند، باید آن را از میان انواع ماشین‌هائی که عرضه می‌شوند، برگزیند و در این زمینه پیش‌رفت‌های فنی دائماً موجب پیدایش ماشین‌های بهتری می‌گردد.

این همه موجب می‌شود تا در صنایع سرمایه‌دارانه یک عامل، یعنی عامل رقابت که در شرکت‌های کشاورزی سرمایه‌دارانه از اهمیت فقط اندکی برخوردار است، با تمامی قدرت خود تأثیرگذار شود: رقابت، یعنی مبارزه شرکت‌ها علیه هم بر سر بازار فروش. نسبت به فرآورده‌های کشاورزی به‌دست آوردن بازار فروش برای تولیدات صنعتی بسیار پر درد سرتراست. همین که فروش مواد غذایی با دشواری مواجه شود، مقصر آن نه کشاورزان، بلکه واسطه‌ها خواهند بود. و هر اندازه سرمایه‌شتابان‌تر انباشت کند، هر اندازه کشاورزی نسبت به آن عقب بماند، هر چقدر به جمعیت صنعتی افزوده شود و این جمعیت خواستار مواد غذایی و مواد خام بیش‌تر گردد، و هر اندازه از جمعیت کشاورزی کاسته شود و در نتیجه تقاضای آنان برای مجموعه تولیدات صنعتی کم‌تر گردد، وضعیت دائماً شتابان‌تر به زیان صنایع دچار دگرگونی خواهد شد.

اما شرکت‌های بزرگ‌تر و بهره‌مند از فناوری کامل‌تر برای حفظ خود در مبارزه

رقابتی نسبت به شرکت‌های کوچک‌تر از چشم‌انداز بهتری برخوردارند. هر اندازه مبارزه رقابتی نیرومندتر باشد، به‌همان نسبت نیز هر کارخانه صنعتی باید برای رشد، گسترش و برخورداری از کامل‌ترین فناوری بیش‌تر تلاش کند.

ما تا کنون از موضع مطلوبی که انباشت نصیب هر سرمایه‌داری می‌سازد و می‌تواند موجب افزایش سود و مصرف او گردد، به انباشت نگرستیم. اما اینک از جانب دیگری بدان می‌نگریم. انباشت نه فقط موجب امتیازاتی برای سرمایه‌دار صنعتی می‌گردد تا بتواند آزادانه از آن بهره‌گیرد و یا نگیرد و یا آن که به دلخواه خود از آن چشم‌پوشی کند. انباشت برای سرمایه‌دار هر چه بیش‌تر به ضرورتی که نمی‌تواند از آن بگریزد، بدل می‌گردد. از این پس توسعه دادن دائمی کارخانه و بزرگ‌تر سازی بازار فروش به وضعیت زندگی او تبدیل می‌شود. افزایش تولیدات خود فقط نتیجه افزایش تقاضا برای آن تولیدات نیست. او اینک باید تحت هر شرائطی تولید خود را افزایش دهد و هرگاه تقاضا برای فرآورده‌هایش در تناسب با آن نباشد، باید با صرف تمامی نیروی خود تقاضا را مصنوعاً بزرگ کند تا بتواند بازار فروش خود را گسترش دهد.

یکی از نتایج شدت رقابت صنعتی انگیزه و امکان انباشت سرمایه و گسترش تولید در صنعت بسیار بیش‌تر از کشاورزی است؛ یکی از نتایج این نیروی محرکه عامل بسیار نیرومندی است که موجب تفاوت هر چه بیش‌تر صنعت و کشاورزی می‌گردد.

این امر اما سبب پیدایش دشواری بزرگی می‌شود.

صنعت برای آن که موجب بزرگ‌ترین بدبختی جامعه نگردد، باید خود را در محدوده شرائط سرمایه‌داری بسیار شتابان توسعه دهد. کشاورزی هر چه بیش‌تر کارگران خود را اخراج می‌کند. هم‌چنین حتی آن‌جا که تعداد کارگران ثابت می‌ماند، رشد تمامی جمعیت در شهرها متمرکز می‌شود. صنعت هر چه بیش‌تر نیروی کار را به خود وابسته می‌سازد؛ و هرگاه صنایع با شتاب رشد نکنند، موجب بیکاری ناگواری خواهند شد. از سوی دیگر رقابت هر چه بیش‌تر سبب می‌شود تا سرمایه‌دار کارخانه خود را گسترش دهد و آن را کاراتر سازد تا بتواند بهتر رقابت کند. هر گونه کوتاهی در زمینه گسترش بازار فروش می‌تواند موجب ورشکستگی ویرانگر او شود.

اما اگر قرار باشد صنعت رشد کند، باید کشاورزی نیز تولید و جمعیت خود را

افزایش دهد؛ زیرا باید به مقدار مواد خام و مواد غذایی به همان نسبتی که نیاز صنایع است، افزوده شود؛ و خود نیز باید هم‌زمان به مصرف تولیدات صنعتی خویش که صرف خرید کشاورزی می‌شوند، بی‌افزاید.

چگونه ممکن است انباشت سرمایه در صنعت شتابان‌تر از کشاورزی باشد؟

آن‌چه را که مالتوس<sup>۱۹</sup> به‌مثابه قانون طبیعی جمعیت دید، مبنی بر این که انسان شتابان‌تر از رشد مواد غذایی زاد و ولد می‌کند، زیرا این یک بر اساس تصاعد هندسی ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶ و آن یک بر حسب تصاعد هندسی ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ رشد می‌کند، به قانونی اقتصادی در مورد انباشت سرمایه‌داری بدل می‌شود و کم‌تر از آن قانون دیگر دردناک نیست که می‌گوید جمعیت صنعتی بر حسب ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶ رشد می‌کند و در عوض جمعیت روستائی همان منطقه ثابت می‌ماند. و هم‌زمان با آن، رشد کمیت تولید سرانه هر کارگر در صنعت غنی‌تر از کشاورزی می‌شود.

هرگاه صنایع سرمایه‌دارانه بازار خود را به یک شهر، یک منطقه صنعتی محدود سازند و یا آن که یک دولت خود را به یک سرزمین و همچنین به فروشندگان و خریداران کالاهائی که در آغاز به او خدمت کرده‌اند، محدود کند، در آن‌صورت در واقع انباشت سرمایه اگر ناممکن نگردد، حتماً بسیار دشوار خواهد شد. انباشت صنعتی فقط هنگامی می‌تواند بدون محدودیت و آزادانه تحقق یابد که بتواند مناطق کشاورزی را که به او کالا عرضه می‌کنند و از او کالا می‌خرند، دانماً توسعه دهد، امری که گسترش و بهترسازی راه‌های ارتباطی را ضروری می‌سازد.

---

<sup>۱۹</sup> توماس روبرت مالتوس Thomas Robert Malthus اقتصاددان و فیلسوف اجتماعی انگلیسی در ۱۳ فوریه ۱۷۶۶ میلادی زاده شد و در سال ۲۹ دسامبر ۱۸۳۴ درگذشت. او بر این باور بود که گرایش انسان به زاد و ولد بیش‌تر از امکاناتی است که به‌طور عینی در طبیعت وجود دارد. بر اساس نظریه او ریشه و منشأ پیدایش فقر از آن‌جا ناشی می‌شود که زاد و ولد انسان بر اساس تصاعد هندسی انجام می‌گیرد و حال آن که رشد تولیدات مواد غذایی دارای شتابی است هم‌چون رشد اعداد بر حسب تصاعد حسابی. به‌این ترتیب پیدایش فقر، بیماری‌های واگیر هم‌چون وبا، طاعون و حتی جنگ بین ملت‌های مختلف واکنشی است طبیعی برای برقراری تعادل مابین رشد نامناسب جمعیت و امکاناتی که در طبیعت برای ادامه زیست انسان موجود است. مارکس و انگلس نظرات مالتوس را ارتجاعی ارزیابی و تئوری‌های اقتصادی او را مردود اعلان کردند.

#### ۴- انباشت و امپریالیسم

دیدیم که چگونه ادامه بدون اخلاص روند تولید پیش شرط لازمی است تا همه شاخه‌های مختلف تولید بتوانند در تناسب درستی تولید کنند، اما با این حال در درون شیوه تولید سرمایه‌داری همیشه کوششی برای فراروی از این تناسب وجود دارد، زیرا تولید صنعتی در درون منطقه مشخصی در مقایسه با تولید کشاورزی گرایش به توسعه بیشتر دارد. این امر از یک سو موجب بحران‌های مرحله‌ای نیرومندی می‌شود که همیشه بحران صنعت‌اند و در آن‌ها تناسب درست شاخه‌های مختلف تولید همیشه غالب می‌گردد. از سوی دیگر هر اندازه استعداد گسترش صنایع سرمایه‌داری بیشتر گردد، فشار برای گسترش مناطق کشاورزی که باید مواد غذایی، مواد خام، اما هم‌چنین مصرف‌کننده در اختیار صنعت قرار دهد، دائماً بیشتر می‌شود.

از آن‌جا که اهمیت مناطق کشاورزی برای صنعت دو چندان است، در نتیجه سؤ تناسب میان صنعت و کشاورزی نیز می‌تواند خود را به دو شیوه آشکار سازد. یک بار به این ترتیب که چون بازار فروش تولیدات صنعتی در مناطق کشاورزی هماهنگ با شتاب تولیدات صنعتی توسعه نمی‌یابد، چنین به نظر می‌رسد که با مازاد تولید روبه‌روئیم. و بار دیگر به این ترتیب که کشاورزی به اندازه نیاز تولید صنعتی رشد یابنده نتواند مواد غذایی و مواد خام تولید کند که این امر موجب گرانی می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که این هر دو پدیده هم‌دیگر را نفی می‌کنند و با این حال، تا آن‌جا که به سؤتفاهم میان تولیدات صنعتی و کشاورزی مربوط می‌شود و علل دیگری هم‌چون تغییر تولید طلا، یا پیدایش کارتل‌ها<sup>۲۰</sup> که موجب دگرگونی در

---

<sup>۲۰</sup> کارتل Kartell عبارت از تشکیلاتی است که در آن شرکت‌های اقتصادی و حقوقی مستقلی که از رشد کم و بیش برابری برخوردارند، عضو می‌شوند با این هدف که بتوانند بازار آن بخش از تولید را در انحصار خود درآورند. این شرکت‌ها بازار را بین خود تقسیم می‌کنند و به این ترتیب هر یک از اعضای کارتل می‌داند که یکم: حجم تولید او چه مقدار است، دوم: کدام بخش جغرافیایی از بازار در اختیار او است، سوم: بهای کالایی که می‌فروشد، از چه درجه نوسان قیمت می‌تواند برخوردار باشد. هدف اصلی کارتل آن است که از دامنه رقابت تولیدکنندگان با یکدیگر که سبب ورشکستگی برخی از آن‌ها می‌گردد، بکاهد. کارتل‌ها چون با رقابت مبارزه می‌کنند، در نتیجه جلو پیشرفت فناوری را می‌گیرند، زیرا هنگامی که بازار میان تولیدکنندگان تقسیم شده است، دیگر هیچ سرمایه‌داری تلاش

مناسبات قدرت میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان می‌گردد، سیاست بازرگانی، سیاست مالیاتی و نظایر آن، در ارتباط تنگاتنگ با هم قرار دارند. هر یک از این دو پدیده، گرانی و یا مازاد تولید می‌تواند به آسانی به دیگری بدل شود، آن هم به‌ویژه آن‌جا که نتیجه سؤتناسبی باشد که از آن سخن گفتیم. افزایش قیمت‌ها همیشه آغاز بحران‌هایی هستند که خود را به‌مثابه مازاد تولید می‌نمایانند و سقوط قیمت‌ها را سبب می‌گردند.

اما از سوی دیگر تلاش ملت‌های صنعتی سرمایه‌داری برای گسترش مناطق کشاورزی که با آن‌ها در داد و ستدند، می‌تواند اشکال مختلفی به‌خود گیرد. با این استدلال که چنین تلاشی یکی از شرایط زندگی سرمایه‌داری است، هنوز ثابت نکرده‌ایم که هر یک از این اشکال ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای شیوه تولید سرمایه‌داری را نمودار می‌سازند.

امپریالیسم یکی از این اشکال تلاش قابل بحث است. بازرگانی آزاد شکلی دیگر و مقدم بر آن بود. همان‌گونه که امروز به امپریالیسم، به بازرگانی آزاد نیز برای نیم سده به مثابه حرف آخر سرمایه‌داری نگریسته می‌شد.

بازرگانی آزاد در نتیجه ابرقدرتی صنایع سرمایه‌داری انگلیس به حاکمیت رسید. بریتانیای کبیر باید کارگاه جهان و هم‌چنین جهان مناطق کشاورزی می‌گشت که تولیدات صنعتی انگلستان را دریافت می‌کردند و به آن مواد غذایی و مواد خام می‌فرستادند. یگانه ابزار حاکمیت برای آن که مناطق کشاورزی باید دائماً در ارتباط با نیازهای صنایع انگلیس خود را توسعه می‌دادند، *بازرگانی آزاد* بود که گویا موجب سود همه شرکت‌کنندگان در آن می‌گشت. در واقع نیز کشاورزان سرزمین‌هایی که کالاهای خود را به انگلستان صادر می‌کردند، هم‌چون بازرگانان انگلیس تجار آزادی بودند.

با این حال باید به این رویای زیبای هم‌صدائی بین‌المللی با شتاب پایان داده می‌شد. مناطق صنعتی قاعدتاً نسبت به مناطق کشاورزی توانمندترند و بر مناطق

---

نمی‌کند با بهره‌برداری از فناوری پیشرفته‌تر، ارزان‌تر تولید کند. پدیده کارتل در آغاز سده ۲۰ در اروپا به‌وجود آمد و طبق قوانین کنونی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری کارتل پدیده‌ای است غیرقانونی. در این کشورها دولت‌های اداری را برای بررسی بازار با هدف کشف و از میان برداشتن کارتل‌ها تشکیل به‌وجود آورده‌اند.



کشاورزی سلطه دارند. در گذشته بین شهر و روستا چنین بود و اینک نیز بین دولت‌های صنعتی و دولت‌های کشاورزی چنین است. دولتی که کشاورزی است، از نقطه نظر سیاسی فاسد است و در این و یا در آن رابطه استقلال خود را از دست می‌دهد. تلاش برای حفظ و یا کسب استقلال و خودگردانی ملت‌ها سبب می‌شود تا همه جا در درون دایره گردش سرمایه بین‌المللی ضرورت برای به وجود آوردن صنایع بزرگ خودی که تحت شرایط کنونی صنایع سرمایه‌داری خواهند بود، تلاش شود. پیشرفت بازار فروش کالاهای صنعتی در دولت‌های کشاورزی خود موجب پیدایش یک‌رده از پیش‌شرطها [در این کشورها] می‌شود. این امر در این کشورها سبب فروپاشی مناسبات پیشا سرمایه‌داری صنعتی و رهایی انبوه نیروی کار می‌شود که می‌تواند به مثابه نیروی کار مزدور در خدمت سرمایه‌دار قرار گیرد. این کارگران هر چند ترجیح می‌دهند در میهن خود بمانند تا ساختن صنایع سرمایه‌داری را آسان سازند، اما هرگاه در میهن خود مورد استفاده قرار نگیرند، با رشد هر چه بیش‌تر صنایع به دولت‌های دیگر مهاجرت می‌کنند. سرمایه خارجی به کشورهای کشاورزی سرازیر می‌شود تا در آغاز با ایجاد راه آهن این مناطق را بگشاید<sup>۲۱</sup> و سپس تولید مواد خام آن‌ها را که نه فقط کشاورزی، بلکه استخراج معادن نیز جزو آن است را توسعه دهد. این امکان که بتوان به این گونه شرکت‌های سرمایه‌داری، شرکت‌های دیگری را نیز افزود، گسترش می‌یابد. از این پس در درجه نخست بسته به نیروی سیاسی دولت است که بتواند صنایع سرمایه‌دارانه مستقل را به وجود آورد.

در آغاز دولت‌های اروپای غربی و دولت‌های شرق آمریکا بودند که در تضاد با صنایع انگلستان توانستند خود را از دولت‌های کشاورزی به دولت‌های صنعتی توسعه دهند. آن‌ها در برابر بازرگانی آزاد انگلستان گمرک‌های حفاظتی را قرار دادند؛ با آن که انگلستان خواستار تقسیم کار میان کارخانه‌های صنعتی انگلیس و تولیدات کشاورزی مابقی تمامی مناطق بود، آن‌ها مناطق کشاورزی باقی‌مانده را، البته تا آن‌جا که بدون مقاومت ممکن بود، میان دولت‌های بزرگ صنعتی تقسیم کردند. انگلستان در برابر این وضعیت از خود واکنش نشان داد. واکنش او امپریالیسم بود.

به‌ویژه آن که امپریالیسم و صدور سرمایه به مناطق کشاورزی هم‌زمان رخ داد. رشد صنایع در کشورهای سرمایه‌داری امروزه آن‌چنان شتابان است که گسترش

---

<sup>21</sup> Erschließen

بازار با روش‌هایی که تا سال‌های هفتاد سده پیش<sup>۲۲</sup> انجام می‌گرفت، دیگر کافی نیست. تا آن زمان وسایل حمل و نقل بدوی که در مناطق کشاورزی وجود داشت و در درجه نخست راه‌های آبی که در گذشته حمل و نقل انبوه مواد غذایی و مواد خام را ممکن می‌ساختند، کافی بودند. تا آن زمان راه‌های آهن تقریباً فقط در مناطق صنعتی پیش‌رفته و پر جمعیت ساخته می‌شدند. اما اینک از آن برای ارتباط با مناطق کشاورزی کم‌جمعیت با هدف انتقال تولیدات این سرزمین‌ها به بازار و افزایش جمعیت و تولیدات‌شان استفاده می‌شود.

اما چنین مناطقی فاقد هرگونه امکانی برای ساختن راه‌های آهن بودند. ملت‌های صنعتی سرمایه لازم و هم‌چنین نیروی کار هدایت‌کننده را به آن مناطق فرستادند. آن‌ها سرمایه خود را پیش‌خرج کردند و به این ترتیب صادرات مواد راه آهن خود را افزایش دادند و در عین حال به امکانات ارتباطی مناطق تازه گشوده شده نیز افزودند تا کشورهای کشاورزی بتوانند با صدور مواد غذایی و مواد خام بهای تولیدات صنعتی وارداتی ملت‌های سرمایه‌داری را بپردازند. به این ترتیب به سوخت و ساز میان کشاورزی و صنعت به گونه‌ای سهمگین افزوده شد.

اما برای آن که تحقق پروژه یک راه آهن در بیابان نه فقط ممکن، بلکه حتی معامله‌ای سودآور شود، برای تأمین نیروی کار سازنده آن و هم‌چنین تأمین امنیت ضروری برای حمل مسافر به قهر دولت نیرومندی نیاز است که باید به اندازه کافی بی‌رحم باشد تا بتواند هم‌زمان هم منافع سرمایه‌دار خارجی را تأمین و هم آن که کورکورانه از او تبعیت کند. طبیعتاً قهر دولتی یک‌چنین سرمایه‌داری بهتر می‌تواند از پس چنین کاری برآید. عین این وضعیت در مناطق دیگری نیز حاکم بود که در آن‌ها امکان استخراج سنگ‌های معدنی غنی وجود داشت و یا آن که می‌شد در آن‌جا به تولید گیاهان تجاری نظیر پنبه از طریق ایجاد تأسیسات آبیاری بزرگ پرداخت، یعنی ایجاد شرکت‌هایی در این کشورها که فقط از طریق صدور سرمایه ممکن بود.

به این ترتیب با صدور هر چه بیش‌تر سرمایه از دولت‌های صنعتی به مناطق کشاورزی جهان کوشش برای سلطه بر قهر دولتی این مناطق نیز بیش‌تر شد. به آن یک لحظه مؤثر دیگری نیز افزوده شد: سرمایه صادر شده در مناطق

---

<sup>۲۲</sup> منظور سده ۱۹ است.

کشاورزی که پا نهاده است، می‌تواند تأثیرات متفاوتی نهد.

در پیش یادآور شدیم که امروزه سرزمین‌های کشاورزی در وضعیت بسیار بدی به سر می‌برند و برای آن که بتوانند به کشوری صنعتی بدل گردند، تا چه اندازه باید در حفظ استقلال خود بکوشند. در دولت‌های کشاورزی هم‌چون ایالات متحده آمریکا و روسیه که از نیروی کافی برای حفظ استقلال خود برخوردارند، ورود سرمایه فقط سبب ساختمان راه‌آهن نخواهد شد و بلکه هم‌چنین موجب پیدایش صنعت خودی خواهد گشت. تحت چنین شرائطی صدور سرمایه از دولت‌های سرمایه‌داری به کشورهای کشاورزی فقط به‌طور گذرا موجب صدور فرآورده‌های صنعتی آنان خواهد شد. این امر با پیدایش صنایع نیرومند رقیب در مناطق کشاورزی دچار رکود خواهد گشت. آرزوی مقابله با این وضعیت سبب انگیزه تازه‌ای در دولت‌های سرمایه‌داری خواهد شد تا مناطق کشاورزی را مستقیماً به مستعمره و یا آن غیرمستقیم به مناطق تحت نفوذ خود بدل سازند تا بتوانند از تکامل صنعتی آن مناطق جلوگیری و یا آن‌ها را مجبور کنند تلاش خود را کاملاً در تولید فرآورده‌های کشاورزی محدود سازند.

این ریشه‌ی اصلی امپریالیسم است که توانست جای بازرگانی آزاد را بگیرد. آیا امپریالیسم آخرین ممکن‌ترین شکل پدیده سیاست جهانی سرمایه‌داری است یا آن که شکل دیگری نیز ممکن است؟ به سخن دیگر، آیا امپریالیسم یگانه و ممکن‌ترین شکلی است که می‌تواند رابطه‌ی متقابل صنایع و کشاورزی را در درون سرمایه‌داری گسترش دهد؟ این است پرسش اصلی.

در این باره تردیدی وجود ندارد: ساختمان راه‌آهن، استخراج معادن، افزایش تولید مواد خام و مواد غذایی در کشورهای کشاورزی به ضرورت زندگی سرمایه‌داری بدل شده است.

هر چه طبقه سرمایه‌دار کم‌تر حاضر به خودکشی است، به‌همان اندازه نیز این طبقه، یعنی این یا آن حزب بورژوائی<sup>۲۳</sup> حاضر به چشم‌پوشی از آن است. تسخیر مناطق کشاورزی و تبدیل جمعیت آن به بردگان بدون حقوق در رابطه‌ای آن‌چنان تنگاتنگ با چنین تلاش‌ها قرار دارد که نمی‌توان انتظار داشت حزبی بورژوائی به‌طور

---

<sup>23</sup> Bürgerliche Partei

جدی علیه آن قد علم کند. به انقیاد درآوردن این مناطق فقط زمانی به پایان خواهد رسید که جمعیت این مناطق و یا آن که پرولتاریای کشورهای صنعتی سرمایه‌داری به اندازه کافی برای درهم شکستن یوغ سرمایه‌داری نیرومند شوند.

فقط با سوسیالیسم می‌توان از این جانب امپریالیسم فراتر رفت.

اما امپریالیسم جانب دیگری نیز دارد. کوشش برای اشغال و انقیاد مناطق کشاورزی سبب تضاد شدیدی میان دولت‌های صنعتی سرمایه‌داری شده است، تضادی که سبب شده است تا مسابقه تسلیحاتی که در گذشته فقط نیروهای زمینی را در بر می‌گرفت، اینک نیروهای دریائی را نیز در بر گیرد و در نهایت جنگ جهانی که خطر آن از مدت‌ها قبل پیش‌بینی می‌شد، اینک به واقعیت بدل گردد. آیا این جانب امپریالیسم نیز ضرورتی برای ادامه حیات سرمایه‌داری است، ضرورتی که فقط با امپریالیسم می‌توان از امپریالیسم فراتر رفت؟

حتی از نقطه‌نظر طبقه سرمایه‌دار ضرورتی اقتصادی برای ادامه مسابقه تسلیحاتی پس از جنگ جهانی وجود ندارد، بلکه از نقطه‌نظر برخی که دارای منافع تسلیحاتی‌اند، فقط چنین ضرورتی وجود دارد. بر عکس، اقتصاد سرمایه‌داری در نتیجه تضاد میان این دولت‌ها شدیداً مورد تهدید است. هر سرمایه‌دار دوراندیشی باید امروز به رفقای خود بگوید: سرمایه‌داران جهان، متحد شوید!

نخست اپوزیسیون رشدیابنده مناطق کشاورزی که از توسعه بالائی برخوردارند، نه فقط با این و یا آن دولت امپریالیستی، بلکه مشترکاً همه آن‌ها را تهدید می‌کنند. این امر در آسیای شرقی، هند و هم‌چنین در جنبش‌های پان‌اسلامیسم<sup>۲۴</sup> خاورمیانه و شمال آفریقا از اعتبار برخوردار است.

در کنار آن پرولتاریای کشورهای صنعتی در برابر هر گونه فشار مالیاتی تازه مقاومت می‌کند.

علاوه بر آن پیش از آغاز جنگ پدیده نگران‌کننده‌ای نیز مطرح شد مبنی بر این

---

<sup>۲۴</sup> پان‌اسلامیسم جنبشی است که توسط جمال‌الدین افغانی در سال ۱۸۸۶ میلادی بنیانگذاری شد. هدف این جنبش اتحاد تمامی کشورهای اسلامی تحت رهبری یک خلیفه، زیرا بنا بر باور آن زمان جمال‌الدین افغانی همه کشورهای اسلامی دارای تاریخ، فرهنگ و دین مشترکند، باوری که نادرست است. با این حال جنبش پان‌اسلامیسم در آن زمان واکنشی بود نسبت به سیاست استعماری کشورهای صنعتی.

که از زمان جنگ بالکان<sup>۲۵</sup> مسابقه تسلیحاتی و هم‌چنین هزینه مستعمره‌ها آن‌چنان موجب افزایش هزینه‌ها گشتند که ادامه شتابان انباشت سرمایه و در همین رابطه صدور سرمایه، یعنی شالوده اقتصادی خود امپریالیسم را به خطر انداخته است. به خاطر پیش‌رفت فناوری در درون این کشورها انباشت صنعتی هم‌چنان تحقق یافت. اما پایتخت‌ها تلاشی برای صدور سرمایه نکردند. این خود آشکار می‌سازد که دولت‌های اروپائی در دوران صلح نیز برای تأمین قروض خود با دشواری روبه‌رو بودند. نرخ بازده‌ای را که باید تصویب می‌کردند، افزایش یافت. به‌طور مثال کورس متوسط چنین بود:

سال	بهره ۳ درصدی قروض امپراتوری آلمان	بهره ۳ درصدی فرانسه
۱۹۰۵	۸۹	۹۹
۱۹۱۰	۸۵	۹۷
۱۹۱۲	۸۰	۹۲
میانہ ۱۹۱۴	۷۷	۸۳

هرگاه مسابقه تسلیحاتی و نیازهای آن به بازار سرمایه ادامه و افزایش یابد، این وضعیت پس از جنگ نه بهتر که بدتر هم خواهد شد.

به این ترتیب امپریالیسم گور خود را می‌کند. به‌جای آن که به ابزار توسعه سرمایه‌داری بدل شود، مانع رشد آن می‌گردد.

بنابراین کفگیر امپریالیسم هنوز به ته دیگ نرسیده است. از منظر اقتصاد ناب زمانی که برای صنایع رشدیابنده دولت‌های امپریالیستی قدیمی این امکان وجود داشته باشد که بتوانند مطابق با رشد خویش تولید کشاورزی را نیز رشد دهند، امری که در رابطه با مقدار افزایشی رشد سالیانه صنایع جهان و کاهش دائمی مناطق

<sup>۲۵</sup> نخستین جنگ بالکان ۱۹۱۲ توسط بلغارستان علیه دولت عثمانی آغاز شد و ۱۹۱۳ به پایان رسید. در این جنگ ارتش‌های یونان، صربستان، بلغارستان و مونتنگرو تا استانبول پیش‌روی و حتی این شهر را محاصره کردند. در قراردادی که ۳۰ مه ۱۹۱۳ در لندن میان نمایندگان دولت عثمانی و این چهار دولت بسته شد، دولت عثمانی متعهد شد استقلال آلبانی را بپذیرد و نیروهای خود را از این کشور بیرون برد. برخی از مناطق را به دولت صربستان واگذار و هم‌چنین با تقسیم‌بندی مرزهای دولت‌های کوزو، مقدونیه و تراکیه مخالفت نوزد.

کشاورزی گشوده نگشته دائماً دشوارتر می‌گردد، امپریالیسم می‌تواند هنوز خود را توسعه دهد.

تا زمانی که امپریالیسم به این مرز نرسیده باشد، البته در برابر اپوزیسیون سیاسی رشدیابنده پرولتاریا، اما نه به دلیل سقوط اقتصادی، می‌تواند نابود شود. ادامه سیاست امپریالیستی کنونی می‌تواند موجب شتاب یک چنین ورشکستگی اقتصادی گردد.

این سیاست امپریالیستی نمی‌تواند چندی هم‌چنان ادامه یابد. طبیعتاً هرگاه سیاست امپریالیستی کنونی برای ادامه شیوه تولید سرمایه‌داری امری ضروری باشد، در آن صورت عواملی که برشمردیم، قادر نخواهند بود بر طبقه حاکم تأثیری پایدار نهند و او را وادار سازند تا سوئه‌گرایی امپریالیستی خود را تغییر دهد. البته این امر زمانی می‌تواند ممکن شود که امپریالیسم، تلاش هر یک از دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری در جهت گسترش مستعمرات خود به ضرر مستعمرات دولت‌های دیگر را به‌مثابه یکی از وسائل مختلفی بنمایاند که می‌توانند گسترش سرمایه‌داری را ممکن سازند.

درباره امپریالیسم می‌توان همان چیزی را گفت که مارکس درباره سرمایه‌داری گفت: انحصار موجب پیدایش رقابت و رقابت موجب پیدایش انحصار می‌گردد. رقابت خشمگینانه کارخانه‌های غول‌آسا، بانک‌های غول‌آسا و میلیاردرها موجب پیدایش اندیشه کارتل گشت که بر مبنی آن قدرت‌های مالی بزرگ کوچک‌ها را می‌بلعند.

بر همین روال نیز جنگ جهانی امپریالیستی قدرت‌های بزرگ می‌تواند سبب هم‌بستگی نیرومندترین آن‌ها با هم گردد و به این ترتیب مسابقه تسلیحاتی پایان یابد.

از نقطه‌نظر اقتصاد ناب غیرممکن نیست که سرمایه‌داری بتواند به مرحله نوینی پا نهد، مرحله گذار از سیاست کارتلی به سیاست خارجی، مرحله اولترامپریالیسم که طبیعتاً ما هم‌چون با امپریالیسم، با آن نیز باید با تمامی انرژی خود مبارزه کنیم، اما خطراتی که از اولترامپریالیسم<sup>۲۶</sup> ناشی می‌شوند، سوپه دیگری جز مسابقه تسلیحاتی و به‌خطر انداختن صلح جهانی خواهند داشت.

---

<sup>26</sup> Ultraimperialismus

آنچه که تا به این جا ارائه شد، را پیش از اولتیماتوم غافلگیرانه اتریش به صربستان نوشته بودم. تضاد اتریش با صربستان دارای گرایش صرفاً امپریالیستی نبود. در اروپای شرقی ناسیونالیسم<sup>۲۷</sup> هنوز دارای نیروی محرکه انقلابی است و مناقشه کنونی میان اتریش و صربستان در عین حال دارای ریشه‌های ناسیونالیستی و امپریالیستی است. اتریش کوشید سیاست امپریالیستی اعمال کند و بوسنی را ضمیمه خود ساخت و کوشید آلبانی را به منطقه نفوذی خود تبدیل کند.

این امر مقاومت ملی‌گرایانه صربستان را بیدار کرد که خود را از سوی اتریش مورد تهدید می‌دید و این خود به خطری برای ادامه موجودیت اتریش بدل گشت. جنگ جهانی آغاز شد، آن هم نه به این دلیل که امپریالیسم برای اتریش به ضرورتی بدل گشته بود، بلکه اتریش توسط ساختار امپریالیستی خویش خود را به خطر انداخت. امپریالیسم فقط می‌توانست دولتی را هدایت کند که از انسجام درونی محکمی برخوردار بود و در پی ضمیمه ساختن مناطق کشاورزی به خود بود که از نقطه نظر فرهنگی بسیار از او عقب‌مانده‌تر بودند. اما در این جا ملتی پراکنده و دولتی نیمه اسلاو خواست به خرج همسایگان اسلاو خود که فرهنگ‌شان هم‌تراز فرهنگ همسایه مخالف‌شان بود، امپریالیسم شود.

---

<sup>۲۷</sup> ناسیونالیسم Nationalism به آن دسته از جنبش‌های سیاسی و ایدئولوژیک گفته می‌شود که بر اصل احترام به وحدت، بر درستی تصمیماتی که اراده همگانی می‌گیرد و با تکیه بر وظایف ملی سازمان‌دهی شده‌اند. ناسیونالیسم در عین حال از نظر تاریخی عکس‌العملی بود در برابر نظریه ساختار دولت خردگرایانه. ناسیونالیسم برای نخستین بار در جریان انقلاب فرانسه نقش مؤثری یافت. موفقیت ناسیونالیسم در فرانسه موجب پیدایش این جنبش در دیگر کشورهای اروپایی گشت. پیروزی فرانسه در برابر نیروهای مشترک دولت‌های ارتجاعی اروپا موجب رشد خارق‌العاده جنبش و اندیشه‌های ناسیونالیستی در این قاره شد. پس از جنگ جهانی اول ناسیونالیسم به مثابه ایدئولوژی دولتی در برخی از کشورها اشکال شوونیستی به خود گرفت و دیری نپایید که در ایتالیا به فاشیسم و در آلمان به ناسیونال سوسیالیسم بدل گشت. ناسیونالیسم در اروپا پس از جنگ جهانی دوم اهمیت سیاسی و ایدئولوژیک خود را تا اندازه‌ای از دست داد، هر چند که دولت‌های ملی که بر اساس اندیشه‌ها و ایدئولوژی ناسیونالیستی به وجود آمده بودند، به مثابه نهادهایی که از ثبات برخوردار بودند، پا بر جا باقی ماندند. جنبش ناسیونالیسم اما پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای جهان سوم از رشد زیادی برخوردار شد و در این کشورها به ایدئولوژی مبارزات ضد استعماری بدل گشت.

این سیاست فقط توسط تضاد و لجاجتی که امپریالیسم میان قدرت‌های بزرگ دیگر به وجود آورده است، حتماً می‌تواند موجب نتایج غیرمنتظره و بی‌کرانی گردد. جنگ جهانی کنونی هنوز همه نتایجی را که در دامان خود نهفته دارد، آشکار نساخته است. این جنگ می‌تواند بدان‌جا منجر شود که در آغاز گرایش امپریالیستی و مسابقه تسلیحاتی موجب شدت‌یابی یک‌دیگر شوند. در آن صورت صلحی که پس از این جنگ خواهد آمد، فقط آتش‌بسی کوتاه بیش نخواهد بود. نگرش ناب اقتصادی مانع از آن نخواهد گشت که سرانجام این انفجار سترگ امپریالیسم را از میان بردارد و اتحادی از امپریالیست‌ها را به وجود آورد. هر اندازه جنگ طولانی‌تر شود، هر آینه موجب خستگی همه شرکت‌کنندگان در آن و موجب ترس و لرز از تکرار مجدد آن شود، به همان اندازه نیز، هر چند که در حال حاضر غیرمحمتمل می‌نمایند، به راه حل آخرین نزدیک‌تر خواهیم شد.

## پایان